

گفت‌وگو

گفت‌وگویی «جوان» با حاج حسن درویشی بیسیم‌چی سرداران شهید مصطفی رسانی پور و حاج حسین خرازی

شهید خرازی نه فقط فرمانده که پدري دلسوز برای ما بود

■ **اشرف فصیحی دستچری دی**

حاج حسین درویشی، بیسیم‌چی سردار شهید حاج حسین خرازی در دوران دفاع مقدس بود. وی که سال ۱۳۵۹ و همزمان با تهاجم رژیم بعث عراق به خاک کشورمان به عنوان یک بسیجی خودش را به جبهه‌های جنگ رسانده بود، در طول هشت سال دفاع مقدس در جبهه‌های جنگ حضوری مستمر داشت و در این میان، «خاطرات و ناگفته‌های بسیاری با خود دارد. حضور در لشکر ۱۴ امام حسین (ع) و هم‌زمینی و همراهی با فرماندهان شهید حجت‌الاسلام مصطفی رسانی پور و حاج حسین خرازی از خاطرات نابی است که حاج حسن به عنوان یادگاری از روزهای حضور در جبهه با خود حفظ کرده است. درویشی در عملیات‌های بسیاری در طول هشت سال دفاع مقدس شرکت کرد و سه بار هم مجروح شد و به درجه جانبازی نائل آمد. آنچه در ادامه می‌آید برگ‌هایی از خاطرات این رزمنده جانباز است که در گفت‌وگو با روزنامه «جوان» بیان داشته است.

■ ■ ■

چند سال‌تان بود که برای اولین بار به جبهه‌های جنگ اعزام شدید؟
من متولد سال ۱۳۳۴ در محله آقاران شهر اصفهان هستم. ۱۵ساله‌بودم که افتخار پیدا کردم به واسطه پدر یکی از شهیدای محله‌مان راهی جبهه شوم. به دلیل سن کمی که داشتم اعزام نمی‌کردند، به همین دلیل به پدر شهیدی متوسل شدم که دو فرزندش را تقدیم اسلام کرده بود و با تماس‌ها و حمایت‌های او راهی جبهه شدم. اوایل جنگ بود. ابتدا یک آموزش مختصری دیدیم و ۱۱ مهر ۱۳۵۹ اولین بار همسره رزمندگان به منطقه جنوب اعزام شدیم.

گفتید باه ضایع یک پدر شهید به جبهه اعزام شدید، والدینتان از این موضوع ناراحت نشدند؟
نه زیاد. اولش کمی ناراحت شدند، ولی بعد من پدرم را به تیب امام حسین(ع) معرفی کردم و چون پدرم آرایشگری بود تا آخر جنگ در جبهه آرایشگری رزمندگان اسلام را بر عهده گرفت و موهایی رزمندگان را کوتاه می‌کرد.

در خانواده شما چند نفر در جبهه حضور پیدا کردند؟
ما چهار برادر و دو خواهر هستیم که هر چهار برادر همراه پدرمان افتخار حضور در جبهه را داشتیم. برادر بزرگ من حاج رضا جزو اولین پاسداران سپاه بود که من توسط ایشان عضو سپاه شدم و در حال حاضر رزمنده سه‌سپاه هستم. برادر دوم حاج‌حسین است که به عنوان بسیجی در رزهی لشکر امام حسین(ع) خدمت کرد. حاج‌عباس هم برادر سوم من است که به‌عنوان بسیجی در جبهه حضور داشت و من هم که آخرین فرزند خانواده هستم لطف خدا شامل حال ماچهار برادر شدو ما متفخر به درجه‌والای جانبازی شدیم.

در چه عملیاتی شرکت کردید؟
اولین عملیاتی که در آن حضور پیدا کردم عملیات ثامن‌الامنه(ع) یا همان شکست حصر آبادان بود. بعد هم خدا توفیق داد و در بیشتر عملیاتی که لشکر ۱۴ شرکت می‌کرد، من هم حضور داشتم و تا انتهای دفاع مقدس در جبهه‌ها ماندم.

در این مدت کنار کدام یک از فرماندهان شهید بودید؟
اوایل که خدمت سردار شهید رسانی پور بودیم و زیر نظر ایشان فعالیت می‌کردیم. پس از شهادت شهید رسانی پور بیشتر از همه با سردار شهید حاج

حسین خرازی بودم. بعد از شهادت شهید خرازی، سردار زاهدی و سردار ابوشهاب فرماندهی لشکر امام حسین(ع) را عهده‌دار شدند که شکر خدا این دو بزرگوار (سردار زاهدی و سردار ابوشهاب) هنوز در قید حیاتند و در حال خدمت به اسلام هستند. چون لشکر ما با لشکر ۸ نجف اشرف با هم عمل می‌کردند مرادوادی هم با شهید احمد کافلی داشتیم.

درباره و ویژگی‌های شهید مصطفی رسانی پور بگویید، ایشان را چطور آدمی دیدید؟
آقا مصطفی دنیای تقوا بود. همیشه در حال ذکر گفتن بود و بسیار اهل توسل. به خصوص به حضرت زهرا(س) و حضرت مهدی(عج) خیلی متوسل می‌شد. جلسه‌ای نبود که آقا مصطفی آن را با یاد و نام امام زمان(عج) شروع نکند و با حضرت زهرا(س) تمام نکنند. این شهید والا مقام مفقودالاتر است فقط یک سنگ یادبود در گلزار شهدای اصفهان دارد، ولی پیکرش هنوز بازنگشته است. وقتی آقا مصطفی به شهادت رسید و نشد که پیکر مطهرش را به عقب بیاورند شهید خرازی اصرار داشت اگر شده حتی یک انگشت از پیکر آقا مصطفی را پیدا کنند و بیاورند اما حتی یک ناخنش هم به دست ما نرسید. آقا مصطفی خیلی به نیروها سیدگی می‌کرد. جای جبهه‌ها با یاد از رشادت‌های شهید رسانی پور شهید خرازی بگونه‌ای من زبام‌الکن از توصیف این دو بزرگوار است. حاج‌قاسم سلیمانی هم مثل شهیدان خرازی و رسانی پور بود. این بزرگواران فقط برای خدا کار کردند و مزد جهادشان نیز شهادت بود.

خصوصیات فرماندهی حاج حسین خرازی چطور بود که هنوز بعد از سال‌ها محبوب قلوب نیروها بپش است؟
سردار شهید حاج حسین خرازی اخلاقی که داشتند این بود که خودشان تنهایی می‌رفتند و به نیروها سر کشی می‌کردند. اگر دو نفر نیت می‌کردند همراهش بروند می‌گفت شما کجا می‌خواهید بپایید؟ مثلاً اگر آنها می‌گفتند ما می‌خواهیم به مسجد برویم، ایشان می‌گفت خوب بروید، برای چه دنبال من راه افتادید؟ اگر می‌فهمید کسی از پشت سر آهسته او را همراهی می‌کند، خیلی ناراحت می‌شد. چون نمی‌خواست نیروها متوجه شوند تا بتوانند بدون تشرفیات بروند و بین نیروها باشد تا تحقیق کند و بفهمد نیروها در چه وضعیتی به سر

می‌بردند و اگر مشکلی هست به آن رسیدگی کند. مثلاً از یک بسیجی که ایشان را ندیده بود و نمی‌شناخت می‌پرسید عزیزم شما ناها را خوردید؟ می‌گفت بله خوردیم. می‌گفت چای خوردید؟ می‌گفت حالا یک چیزی خوردیم. می‌گفت خب به من یگو چی خوردی؟ مثلاً می‌گفت عدس پلو. حاجی وقتی برمی‌گشت می‌آمد می‌رفت تارکات می‌گفت چرا به ما عدس پلو با ماست یا تن ماهی دادی خوردیم بدهند. آن موقع‌ها هم مثل حالا این همه درجه و سمت و اتاق‌های در بسته نبود و نیروها خیلی راحت می‌توانستند با فرماندهان دیدار داشته باشند. فرماندهان خودشان شخصاً به مشکلات نیروها رسیدگی می‌کردند.

گوشه‌های شما هم شهادت‌های حسین‌ها کنارتی ایشان بودید؟
بله، چون شهادت حاج حسین خرازی خیلی شبیه نحوه شهادت حضرت ابوالفضل(ع) بود. حاج حسین خرازی جانباز بود و یک دست نداشت. لحظه شهادت‌ش هم مانند حضرت ابوالفضل(ع) بود. چون حضرت ابوالفضل(ع) برای جنگ رفته بود، رفته بود برای کودکان و اهل بیت آب بیاورد که به شهادت رسید. روز شهادت حاج حسین خرازی، شهید کمال پور فرمانده گردان امام حسین(ع) تماس گرفت و با رمز گفت غذا به گردانش نرسیده است. حاج حسین هم با تدارکات تماس گرفت و گفت ماشین غذا بیاورد



درویشی، پور، اشرف فصیحی، خرازی، رسانی پور و مصطفی درویشی.

همانجایی که ما هستیم. ماشین آمد و حاج حسین سوار ماشین شد تا شخصاً غذاها را ببرد که ۱۲۰ که انگار اسم حاج حسین را روی آن حک کرده باشند هیچ استقیم آمد و به ماشین تدارکات اصابت کرد و حاج حسین آنجا شهید شد. انفجار این خمپاره هیچ آسیبی به دیگر رزمندگان نرساند فقط آمده بود تا سگوری پر تاب حاج حسین به آسمان باشد. من تنها جایی که خیلی سوختم همین لحظه شهادت حاج حسین خرازی بود. شهید خرازی فقط فرمانده ما نبود یک پدر دلسوز بود. ماهر عبدالرشید یکی از فرماندهان نیروی بعث عراق برای دستگیری حاج حسین جایزه گذاشته بود. به قدری شهید خرازی ساده و خاکی بود که هر کس او را برای بار اول می‌دید باور نمی‌کرد ایشان فرمانده لشکر باشند. باید کلی قسم می‌خوردیم تا باور کنیم.

پیش از شما با یکی دیگر از رزمندگان شهیدان شما گفت‌وگو کردیم، ایشان می‌گفتند شهید خرازی در مواقع لزوم با نیروهایش برخورد هم می‌کرد، شما هم از این دست خاطرات از حاجی دارید؟

بله، من سه مرتبه از داستان مبارک حاج حسین سیلی خوردم این سیلی‌های حاج حسین بود که ما را در خط اسلام و انقلاب، ولایت‌فقیه و منافقان حرم و سردار سلیمانی تا حالا حفظ کرده است. حاج حسین از روی محبت و دلسوزی سیلی می‌زد و بعد آدم را می‌بوسید و نوازش می‌کرد و می‌گفت ببین عزیزم شما اینجا اشتباه کرده‌ای و عواقبش این است. دیگر تکرار نشود. من بار اول



درویشی، پور، اشرف فصیحی، خرازی، رسانی پور و مصطفی درویشی.

طراحی: علیرضا سجادی فر | شماره ۶۰۵۵

عکس بازتابی است



گفت‌وگویی «جوان» با یک رزمنده پیشکسوت دفاع مقدس پیرامون محیط انسان‌ساز جبهه‌ها

«اخلاص» سرمنشأ تحول افراد در جبهه بود

■ **علیرضا محمدی**

اگر چه جبهه‌های دفاع مقدس مجمع جوانان حزب‌اللهی و انقلابی بود، اما در بین رزمندگان بودند انسان‌هایی که با تفکرات خاصی وارد جبهه‌ها می‌شدند و در فضای معنوی آنجا رشد می‌کردند و دچار تحول روحی می‌شدند. متن زیر حاصل گفت‌وگویی ما با حاج علی مقدم یکی از رزمندگان دفاع مقدس است که پیش‌رو دارید.

خود شما مورد مصداقی از تحول یک فرد در جبهه‌های جنگ سראغ دارید؟

حضرت امام جمله معروفی داشت که «جبهه دانشگاه است» ما این موضوع را به عینه در جنگ دیدیم. من بچه محلی داشتم که اجازه به آنجا نقل مکان کرده بودند. فقر و برخی از مسائل پیرامون آن باعث شد بود تا فرهنگ جاهلی بین جوان‌های این محله طرفداران زیادی داشته باشد. بعدها ما به محله فلاح نقل مکان کردیم که همسایه جوادی‌یه بود و محیطش هم با جوادی‌یه فرق زیادی نداشت. آنجا هم خیلی از جوان‌ها عاشق جاهلی داشتند و هر کس برای خودش پهلوانی بود!

همین دو محله‌ای که شما ذکر کردید در زمان جنگ خیلی رزمنده به جبهه‌ها اعزام کردند؟

بله، خصوصاً فلاح که همان منطقه ۱۷ شهرداری می‌شود حدود ۴هزار شهید دارد.

چطور می‌شود از چنین محله‌هایی با آن فرهنگ جاهلی که بین برخی جوان‌هایش باب بود این همه رزمنده به جبهه‌ها اعزام شود؟

بها نظر شما چه چیزی باعث تحول این افراد در جبهه‌ها می‌شد؟

«اخلاص، اخلاص، اخلاص» اینها وقتی در جبهه با جوان‌های مخلص بسیجی روبه‌رو می‌شدند، جذب اخلاق و مرام آنها می‌شدند. در جبهه اگر یک فرمانده دستوری می‌داد خودش قبل از همه آن دستور را اجرا می‌کرد. فرمانده می‌گفت بروید جلوی گلوله دشمن، بعد خودش قبل از نیروها به دل آتش می‌زد. وقتی یک نفر اخلاص و یکرنگی می‌دید، کم‌کم خودش هم رنگ‌های دیگری را می‌پاخت و شبیه آدم‌های جنگ می‌شد و مخلص می‌شد. پاک می‌شد. بزرگ می‌شد و عاقبت شهید می‌شد. ما از دانشگاه جبهه‌ها خیلی فراغت‌الحصول ادب و معرفت داشتیم. جوان‌هایی که گاه تنه به عرفا می‌زدند و هنوز شهید نشده، بوی شهدا را می‌گرفتند. یک آدم لوئی مسلک با متلاچولانی که شاید دین درست و حسابی هم نداشت، یک موضوع فرعی که خیلی زود به فراموشی سپردند و به اصل اسلامی و مذهبی خودشان برگشتند. منتها عده‌ای واقعات و جاهل بودند که حتی از بین این افراد هم عده‌ای جذب جبهه شدند و آنجا تحول روحی پیدا کردند.

خود شما از چه محله‌ای به جبهه‌های جنگ اعزام شدید؟

من بچه منطقه ۱۶ تهران بودم. محله جوادی‌یه در زمان طغوث یکی از مناطق محروم تهران بود. اغلب اهالی مهاجر و از شهرهای مختلف به آنجا نقل مکان کرده بودند. فقر و برخی از مسائل پیرامون آن باعث شد بود تا فرهنگ جاهلی بین جوان‌های این محله طرفداران زیادی داشته باشد. بعدها ما به محله فلاح نقل مکان کردیم که همسایه جوادی‌یه بود و محیطش هم با جوادی‌یه فرق زیادی نداشت. آنجا هم خیلی از جوان‌ها عاشق جاهلی داشتند و هر کس برای خودش پهلوانی بود!

همین دو محله‌ای که شما ذکر کردید در زمان جنگ خیلی رزمنده به جبهه‌ها اعزام کردند؟

بله، خصوصاً فلاح که همان منطقه ۱۷ شهرداری می‌شود حدود ۴هزار شهید دارد.

چطور می‌شود از چنین محله‌هایی با آن فرهنگ جاهلی که بین برخی جوان‌هایش باب بود این همه رزمنده به جبهه‌ها اعزام شود؟

من اگر به جبهه رفته‌م مدیون شهید عزیز سید حسن فقیهی هستیم. سید حسن از یک خانواده روحانی بود. پدرش سیدمحمد روحانی محلمان بود. من سید حسن همسایه، همسن و هم‌کلاس و هم‌زم بودیم. ما زمان انقلاب با هم به تظاهرات می‌رفتیم. سید حسن انسان پاک و با صداقتی بود و گرد و هیچ‌گونه گناهی نمی‌گشت. از همان نوجوانی زیارت عاشورا و دعای توسلش ترک نمی‌شد. سراسر زندگی‌اش برای من درس بود. مثلاً همیشه آخرین نفر بود که می‌رفت صف غذا می‌ایستاد. در جبهه شب‌ها نمی‌خوابید و لباس رزمندگان را می‌شست و ما نمی‌دانستیم شستن لباس‌ها کار چه کسی است. بعد پرس و جو کردیم فهمیدیم کار سیدحسین است. سیدحسین پس از سه سال جهاد در راه خدا در عملیات محرم دفاع مقدس حدود ۱۲۷ نفر از بهترین رفقا و دوستانم به شهادت رسیدند. چندین نفرشان کنار خودم به شهادت رسیدند اما بین این شهدا هفت نفرشان خیلی برایم ویژه هستند که یکی از آن هفت نفر شهید فقیهی است که هنوز بعد از سال‌ها وقتی به گلزار شهدای اصفهان می‌روم سسر مزارش حاضر می‌شوم و ادای احترام می‌کنم.

			۷	۵	
		۲		۶	
		۳			
			۴		
۵			۳		
۸			۲	۱	
		۲		۳	
		۱		۶	
			۱		
۹	۶				

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

▲ **پاسخ جدول شماره ۶۰۵۴**

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
ب	س	ز	د	ا	ل	۸	۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۸	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱
۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷
۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷	۳	۱	۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

- ۱- نام دو پیامبر که با هم نسبت برادری داشتند ■ ۲- لوچ - سومی کشنده - نت بیمار ■ ۳- جوی خون - یک دسته سرباز - از منسوبین ■ ۴- سید - سرب - ماهه حیات - کبود ■ ۵- پدر ادریس نبی - نرم و شکننده - زمزمه کردن ■ ۶- روزشگاه سنتی - پار چوپان - عضو صوت ■ ۷- شاه بی شین - ورزش خشکی و آب - مادر آذری - تفریق ■ ۸- سحر باران مغولان - زردچوبه - انبار و مخزن - درجه‌ای در رشته‌های رزمی ■ ۹- دفعه و بار - شکل استوانه‌ای - از غزوات پیامبر - دودین ■ ۱۰- درخت بی بر - روزه - دوره دگرگونی‌های ساختاری پیاپی در یک جانور از نوزادی تا بلوغ ■ ۱۱- تقویت کننده - صدیازده - اختیار کامل ■ ۱۲- سردار - اسم آذری - کار برجسته - تابه نان پزی ■ ۱۳- باغ دیدنی - نام قدیم افغانستان - راه میان‌بر ■ ۱۴- تکرار حرفی - شمشیربازی - سوغات قزوین ■ ۱۵- زمانی نوشته چارلز دیکنز

از بالا به پایین

- ۱- نشانی - تیم و شهری در برزیل ■ ۲- محبوب‌تر از همه در میان جماع - پرنده‌ای حرام گوشت - زنبور عسل ■ ۳- دوستی - هدر رفتن - دانه خوشبو - بنو سیاه ■ ۴- رد پا - آیفشان حمام - امپراتور روم شرقی - حرف خطاب ■ ۵- بنده زر خرید - نام دکارت، فیلسوف بنام فرانسوی - اولین نت - نوشابه قدیمی ■ ۶- تقال یا قرآن - از اقاب اروپایی ■ ۷- بندری در گیلان - الم - بن ماضی در دین اما برعکس ■ ۸- بدبوی پر خاصیت - قله زاگرس - میلیون در صنعت برق - وارونه کب ■ ۹- قومی متمدن و پیشرفته در مکزیک قدیم - سومین اقیانوس - بلد ■ ۱۰- توبه کردن - از کاخ‌های تخت جمشید ■ ۱۱- بریط - خاک کوزه گری - پیام آسمانی - رأس ■ ۱۲- مسایو - صمغ - واحد کله‌پاچه - گیاه گونی ■ ۱۳- قصد و اهنگ - چوب خوشبو - نام‌میدی - علامت حاصل مصلد ■ ۱۴- افسانه - زیان کوچک ته حلق - از شخصیت‌های سری داستان‌های آگاتا کریستی ■ ۱۵- وصف کارمند بسیار مودب در برابر رئیس - از فروع دین